

باغ‌ایمان

نام کتاب: باغ ایمان
ناشر: انتشارات بهار دلها
نویسنده: حسین حقیقت
تصویرگر: لیلا باباخانی
مدیر هنری: اباست مهدی فاضل
طرح و اجرا: شرکت طراحی هنری کالک
شماره‌گان: ۵۰۰۰ جلد
نوبت و تاریخ چاپ: اول ۱۳۹۲
شابک:
تلفن مرکز پخش:
قیمت:
حق چاپ برای ناشر محفوظ می‌باشد.



سرشنبه:	حقیقت، حسین، ۱۲۵۶ -
عنوان و نام پدیدآور:	باغ ایمان / نویسنده حسین حقیقت؛ تصویرگر لیلا باباخانی
مشخصات نشر:	قم: بهار دلها، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری:	۲۸ ص: مصور (رنگی)
فروخت:	جشن عیادت، ۱
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۶۹۸۷-۰۰-۲
	۹۷۸-۶۰۰-۶۹۸۷-۰۱-۴
و ضمیمه فهرست نویسی:	غایی
پادداشت:	گروه سین: الف، ب.
موضوع:	دانستانهای مذهبی
موضوع:	شعر کودکان
موضوع:	سرگرمی‌ها
شناسه اثریه:	باباخانی، لیلا، ۱۳۶۹ - تصویرگر
ردیه پندتی نیویورک:	۱۳۹۲/۷۷۷/۸۷۲۴۷-۰
شماره کتابشناسی ملی:	۲۰۲۴۲۸۶

فهرست

خدای مهربان

هزار آسمه

آذوقه‌نش خدای مهربان

برنامه

اهمیات

هزار آسمه

آذوقه‌نش خدای مهربان

اهمیات

ظریفه‌زدهی مهربان

اهماهان

هانشینی

پرواز

الک نهاد

آغاز نهاد

آسالسته زیوهشت

لیایش

دانایان

لیایش

آغاز نهاد

آسالسته زیوهشت

به نام خدای بخششده مهربان

سلام! سلام بر تو ای غنچه نو شکننه باخ ایمان، ای
شیم پاک سحری، اینک که پر وانه‌ها دور چادر
سفیدت پر می‌زنند

بهار شو، بهار شو دلت زخم رها بکن
بیا به جشن غنچه‌ها خدا خدا، خدا بکن
آری تو در آغاز راهی قرار گرفته‌ای که به آن
..... من گویند

برای این که بدانی به آن چه می‌گویند این مجموعه
را آماده کرده‌ایم تا با گذر در کوچه باعث‌های آن
هر چه بیشتر به خدای خوب و مهربان نزدیک
شوی. برای همین هر صفحه آن را خوب بخوان و
آن چه را که از تو خواسته شده است انجام بده تا
راهنمای خوبی برای تو در این راه باشد.
حق بار و باورت باد.



خدای مهریان

دانای خدای مهریان
اندر زمین و آسمان
هر چیز یا هر گونه کار
باشد به پیشش آشکار
هر کس بگوید حرف زشت
جایش نباشد در بهشت
آهسته گویی یا بلند
داند خدای ارجمند
هر روز و شب نامش بخوان
منما خدا دور از زبان
یزدان همیشه یار تو
خشند باد از کار تو



هزار اسم

مادر سعیده در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان به او گفت: «دخترم امروز بیشتر استراحت کن، جون امشب من خواهیم در مراسم احیاء، شرکت کنیم و دعای جوشن بخواهیم». سعیده پرسید: «این چه دعایی است؟» مادرش گفت: «در این دعا خدا را با هزار اسم صدای کنیم، چند تا از آن اسم‌ها را هر روز در نماز به هنگام خواندن حمد و سوره استفاده من کنیم، مانند: الله، رحمن، رحیم، رب العالمین».

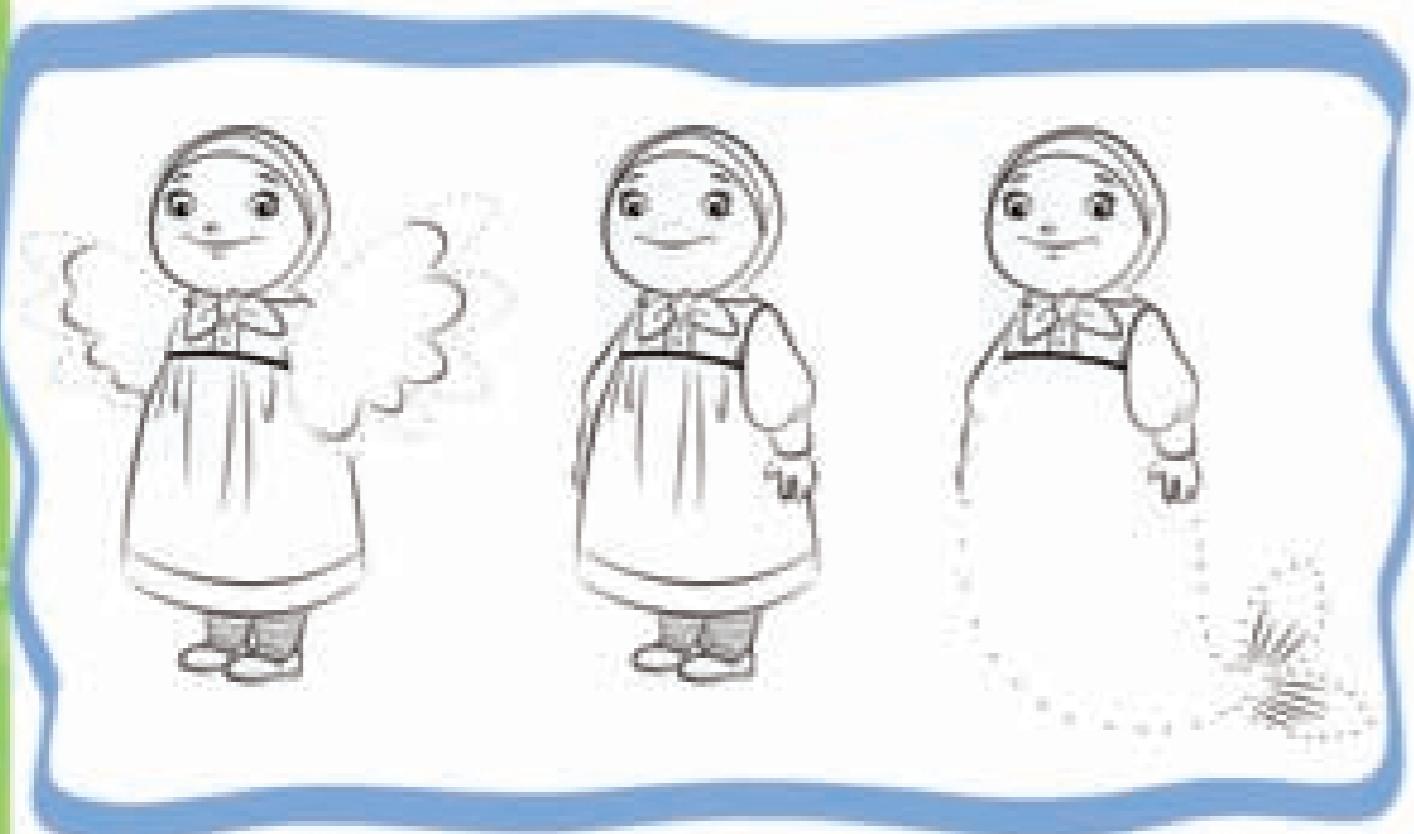
سعیده پرسید: «خوب این که ۳ تا شد، پس بقیه اش چی؟» مادر گفت: «۳ اسم دیگر در سوره حمد و توحید وجود دارد که از تو من خواهیم آنها را پیدا کنی و به من جواب بدھی که چیست؟»



آفرینش هدایی مهریان



خاتم ایمیدی در حالی که برگهای نقاشی را بین داشت آموختن پخش من کرد گفت: «همان طور که من بینند تصویر ناقص یک آدمک را کشیده‌ام، شما هر کدام به ذوق و سلیمانی خودتان آن را کامل کنید». سریم و مونا، تصاویر را به هم وصل کن تا تصویر کامل شود. بعد رنگ آمیزی کن، سپس فکر کن اگر اعضای بدن ما مثل نقاشی این سه نفر بود چه می‌شد؟



الاهتمامات

دختر کلم امنیتی که هنگام قرآن خواندن، با وضو بودن مستحب است. الان که می خواهی این صلحه را بخوانی، خوبه که برقی و ضو بگیری. چون فرار است برای پیدا کردن پاسخها به قرآن مراجعته کنی. بعضی از سوالات را هم می توانی به کمک بزرگ ترها پاسخ دهی.

۱- سوره **نسمہ** چهارمین سوره قرآن به معنای زبان است. در آخر سوره نام **۱۷** پیامبر در یک آیه آمده است. نام پیامبران را پیدا کن و بنویس.

برنامه

سیمین دوین هفته بود که به مدرسه می رفته، اما برنامه اش را گم کرده بود. آن روز نیمی داشت چه کتابی را با خود ببرد و چه تکلیفی را آماده کند. با تلاحتی و گریه روانه مدرسه شد. چون کیفیت از روزهای دیگر سنتگین تر شده بود. شما می دانید چرا ؟ بله، او مجبور شده بود همه کتابهای خوب را در تصویر زیر دو برنامه آمده است جاهای خالی را پر کنید.



۲- سوره **البیان** بیست و یکمین سوره قرآن به معنای پیامبران است. نام **۱۷** پیامبر در آن آمده است. نام پیامبرانی که در سوره **نسمہ** نیامده را پیدا کن و بنویس.



۳- در آیه ۲ سوره **قیمة** به چند وظیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم الشارعه شده است. حروف هر اکتفه زیر را مرتب کن تا با آنها آشنا بشوی.



برنامه	زمان	مکان	مدرس	موضوع
برنامه نوبت	نحوه	زنگ	دستور	دروس
برنامه زندگی	دستور	دستور	دستور	موضع
برنامه دنیا	دستور	دستور	دستور	محل اجرا
برنامه مدت	دستور	دستور	دستور	۹ ماه تحصیل
برنامه شروع	دستور	دستور	دستور	۹ ماه تحصیل
برنامه اول سیمین تکلیف	دستور	دستور	دستور	اول سال تحصیل
برنامه نماز	دستور	دستور	دستور	زنگ

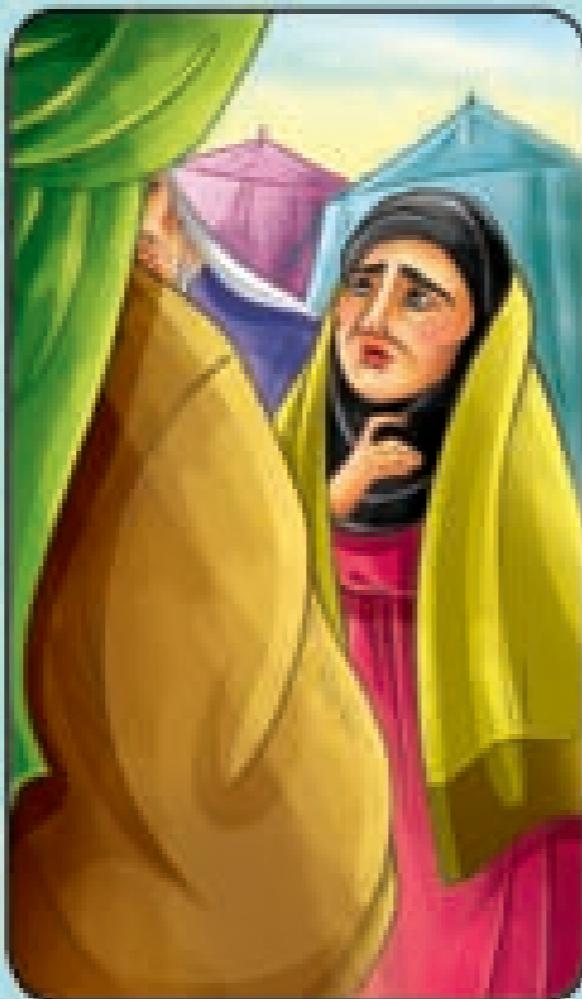
فرمانده مهرجان

شیما به خود آمد، سر که بلند کرد، فرمانده
بلند بالا و پر هیبت پیروز را دید که زرهی
بر تن داشت و با آرامش از جلوی اسیران
قیله سعد من گذاشت و به او نزدیک من شد.
تا این که درست رویه روی او ایستاد.

پرسید: «اسمت چیست؟»

شیما گریه خود را فرو خورد و گفت:

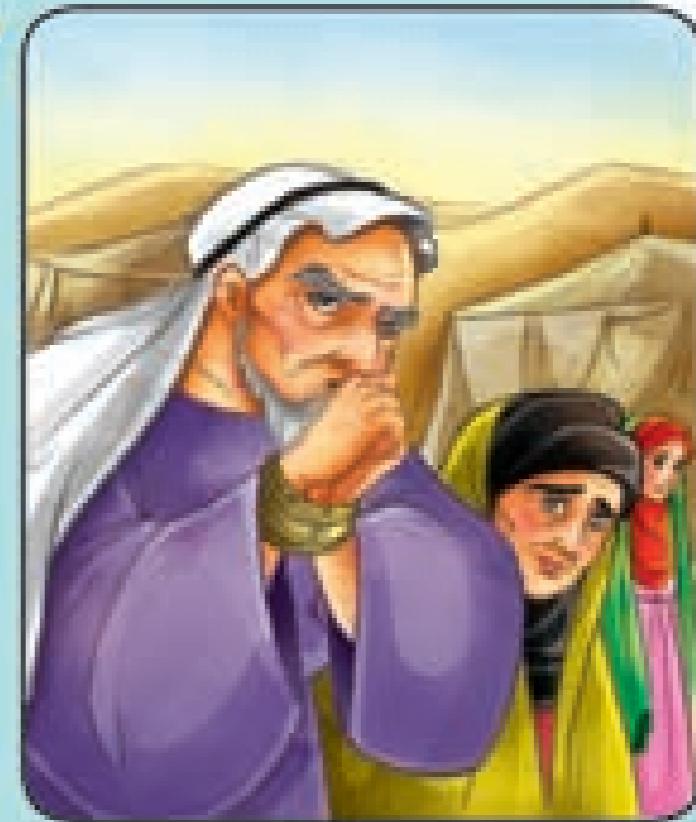
«شیما، دختر حبیم».



پیامبر لبخندی زد. فوری عبايش را
از شانه برداشت. بوتهای خار را کنار
زد و قلوه سنگ‌ها را برداشت. عبارا
روی زمین صاف پهن کرد و به شیماي
مالحورده گشک کرد روی آن بنشیند.

شیما خیلی دلش من خواست به
فرمانده بگویید کیسته اما من ترسید
شوهرش که با طنابی دستاش را
بسته بودند، گفت:
«حالا لو فرمانده این سیاه است و
پیروز!»

با دستان بسته، بین اش را خاراند
و ادامه داد:
«اگر تو را به یاد بیاورد، خود را به
فراموش من زند این رسم روزگار
است...»



شیما غرق خاطرات گذشته‌اش شد.
خاطره‌های شیرین کودکی خودش
هنوز خنده‌های شاد محمد پس از
سال‌ها در ذهنش بود.
روزی که رفته بودند گوسفندها را
آب بدختند، محمد با چاپکی جلو آمد
و دلو را از چاه آب پیرون کشید و
ادامه داد: «تو ضعیفی خواهر جان!»